هو العلیم

فضل الهی چگونه انسان را از گناه دور می‌کند؟

رؤیت هلال و کیفیت ثابت شدن آن

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۶ - مجلس چهارم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نبينا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و علي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعين

و ما أنا يا رَبِّ و ما خَطَرى هَبنِى بِفَضلِک و تَصَدَّق علَيَّ بِعَفوک؛
ای پروردگار من، من کجا و موقعیت و جایگاهم در نزد تو کجا؟! حال که چنین است به فضل خودت بر من ببخش نه با عدل و حسابرسی، و به عفو خودت با من رفتار کن و تصدق نما.

قبل از پرداختن به مطالب گذشته یک مطلبی را خدمت رفقا عرض می‌کنم. گرچه در سال‌های قبل به‌واسطهٔ یک همچنین قضایایی که پیدا شده بود بنده عرض می‌کردم؛ آن مسئله بودن روز پنجشنبه به‌عنوان اول ماه رمضان بودن یا نبودن آن است. مطلبی را که باید خدمت دوستان عرض کنم این است که ثبوت هلال ماه از نظر شرعی به دیدن با چشم ظاهر بدون دخالت آلات و ادوات دیگر است؛ از قبیل دیدن با تلسکوپ‌ها یا دوربین‌های بسیار قوی و همین‌طور رفتن در ارتفاعات بسیار زیاد که از افق هلال بالاتر است. مانند سوار شدن به هواپیما و به بالا رفتن در حدی که از سطح افق این هواپیما ارتفاع بیشتری پیدا می‌کند و به این وسیله [هلال ماه] قابل رؤیت می‌شود. آنچه را که شارع در ثبوت اول ماه مدّنظر قرار داده است عبارت از دیدن با چشم ظاهر است. چنان‌که فرموده است: «صوموا لِرُؤيتِه، و أفطِروا لِرُؤيتِه؛[1] با دیدن ماه روزه بگیرید و با دیدن ماه افطار کنید.» قطعاً در آن زمان عرف ملاک را در پیدایش ماه و خروج از ماه و خروج از شهر، چشم ظاهر می‌دانست، آنها که رصد نداشتند و وسایل و آلات مکانیکی نداشتند، آن زمان که تلسکوپ و اینها اختراع نشده بود و دوربین نبود، آن زمان هواپیما نبود و رفتن به بالای ابرها نبود بلکه همین دیدن ظاهر ملاک برای داخل شدن در شهر و در ماه مورد توجه بوده است و شارع و پیامبر هم بر همین سیره ماه‌های خود را قرار می‌دادند.

استحباب استهلال

یکی از چیزهایی که مستحب است استهلال است؛ انسان در ابتدای ماه استهلال کند و ماه را ببیند و جهتش هم این است که بر ورود ماه از نقطه‌نظر عبادی احکامی تعلق می‌گیرد و باید انسان بداند که این عبادت را به چه کیفیت و به چه صورتی انجام بدهد. عبادت این‌طور نیست که بخواهد این‌طرف و آن‌طرف بشود، یک روز انسان زودتر انجام بدهد یا یک روز دیرتر انجام بدهد و بدون توجه به این مسئله بخواهد [عبادت] کند! وقت عبادت مشخص است، دهم ذی‌الحجه عید قربان است، نه یازدهم ذی‌الحجه و نه نهم ذی‌الحجه. عید قربان برای روز مخصوص است و با اعتبار ما این‌طرف و آن‌طرف نمی‌شود! همین‌طور روز عرفه یک روز خاص است.

این مطلبی که امشب خدمت رفقا می‌گویم خیلی مهم و دقیق است و عمداً گفتم که همه متوجه این قضیه بشوند. آن کسانی که به این مسئله توجه ندارند و با دیدن تلسکوپ و اینها [مسئله را] کافی می‌دانند اگر متوجه این قضیه نیستند به این مسئله توجه کنند. روز عرفه برای خصوص نهم ذی‌الحجه است، آثاری که بر روز عرفه مترتب است برای خود نهم است نه روز هشتم. در روز عرفه یک همچنین آثاری هست و در روز دهم و یازدهم نیست که ما این‌همه تأکید در روایات و آثار داریم که کسی روز عرفه این کار را بکند مثلاً روزه بگیرد و دعا بخواند، خداوند همه گناهان او را آنچنان می‌آمرزد که

[1]. *تهذيب الأحكام*، ج ۴، ص ۱۶۱.

انگار از مادر متولد شده است.[1] اینها برای خصوص روز عرفه است که روز نهم است. یااینکه فرض کنید عید غدیر عیدی است که مربوط به هجدهم ذی‌الحجه است، در این رسالهٔ نوروز که بنده نوشته‌ام این مطالب را یک مقداری ـ اگر رفقا مطالعه کرده باشند ـ توضیح دادم که آثار تکوینی را خداوند بر این ایام بار کرده است به‌نحوی که این آثار با این‌طرف و آن‌طرف شدن ازبین خواهد رفت. با اعتبار ما این آثار درست نمی‌شود، این یک آثار تکوینی است. همین‌طور راجع به عید فطر که عیدی است که مخصوص به آخر ماه رمضان است و این‌طرف و آن‌طرف نمی‌شود. یعنی خصوصیات آن روز و برکاتی که در آن روز می‌آید، فیوضات و عنایاتی که از جانب خداوند در آن روز نازل می‌شود و انسان احساس می‌کند که امروز روز روزه نیست، امروز روز جشن و عید است، امروز روز سرور است. انسان این را احساس می‌کند [در روز غیر عید فطر نیست]. بعضی از بزرگان، سابق وقتی که گاهی [شک ایجاد] می‌شد اصلاً شاید نیازی به این‌طرف و آن‌طرف سؤال کردن نداشتند و می‌فرمودند که امروز بوی روز عید می‌آید. خب این مشخص است که حال‌وهوا در امروز با روز روزه فرق می‌کند؛ یعنی [روز] نزول برکات، کیفیت فیض الهی، نزول ملائکه و آوردن آن عنایات خاص الهی [است] چون روز عید برکاتش با روزهای دیگر تفاوت می‌کند، شهادت امام با تولد امام علیه‌السّلام فرق می‌کند، آن یک خصوصیات دارد این یک خصوصیات دارد و اینها همه مثل هم نیستند.

روز عاشورا با روز عید غدیر دوتا است، دو جور عنایت و فیض و برکت است که هرکدام از اینها برای انسان لازم است؛ بر این اساس روز اول ماه برای مردم باید مشخص بشود تا مسائل خودشان را بر آن مترتب کنند. روز اول ماه رمضان باید برای افراد مشخص شود که چه روزی است، چون ما در ماه رمضان روزهای خاصی داریم که یکی از آن روزهای مهم و شب‌های مهم شب بیست و سوم است. شب بیست و سوم، شب قدر است یعنی شبی است که ملائکه نازل می‌شوند و تقدیر سال آینده را در آن شب رقم می‌زنند لذا در آن شب باید این اعمال را انجام داد، این مراقبه را باید کرد. این‌طور کشک نیست که بگوییم که امشب را شب قدر قرار می‌دهیم! خب این دست ما نیست که امشب شب قدر است یا اصلاً ما هفتهٔ دیگر را شب قدر قرار می‌دهیم. در زمان سابق، در آن زمان سلطنت گذشته یکی از این نماینده‌های مجلس گفته بود که کارکنان دولت برای اداء مناسک حجّشان می‌توانند از تعطیلات تابستان استفاده کنند که هم تعطیلات است و هم می‌توانند به مکه بروند! تعطیلات تابستان برای تعطیلات تابستان است، برای گردش و جاهایی است که خودتان تشریف می‌برید ولی موقع مکه به تابستان ربطی ندارد، این برای ذی‌الحجه است! یعنی این‌قدر نمی‌فهمید که عبادات وقت خاص دارند و در وقت خاص باید انجام بشوند والاّ فایده ندارند.

در ماه مبارک شب بیست و سوم شب قدر است، شب قدر یک شب است منتها یک شبی است که در طولش کرهٔ زمین می‌گردد. کرهٔ زمین که همه‌اش یک جا شب نیست، هر دقیقه‌ای از دقائق بیست و چهار ساعت در یک جا غروب است و در یک جا صبح است چون این درحال گردش است، یک شبانه روزی که بر زمین می‌گردد آن شب قدر می‌شود؛ با توجه به قرائن و شواهدی که بر این مسئله دلالت دارد شب قدر شب بیست و سوم است. آیا ما می‌توانیم به‌جای شب بیست و سوم، شب پانزدهم را شب قدر قرار بدهیم؟! دست ما نیست، شب قدر دست ما نیست، شب قدر دست خدا است. خدا هم این را در یک همچنین شبی قرار داده است، بیست و دو شب که از ماه رمضان گذشت در شب بیست و سوم شب قدر می‌شود و این خصوصیات و این مسائل را دارد.

صحبت ما این است که در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم اول ماه چه موقع بود؟ آیا اول ماه، اول ماهی بود که با چشم عادی می‌دیدند یا با تلسکوپ و هواپیما می‌دیدند؟! آن موقع که طیاره

---

[1] . *النوادر*، أشعري، ص ۱۳۸.

و تلسکوپ و این دوربین‌های یک متری و دو متری نبود و با همین چشم ظاهر منتها چشم عادی ـ نه‌اینکه حالا چشم ضعیف و [معیوب] ـ می‌دیدند و می‌گفتند که بالای بلندی، بالای کوهی، بالای ارتفاعی بروید که در آنجا غُیومی[1] نباشد، هوا صاف باشد و مانعی نباشد تا افق را نگاه کنید. وقتی که هلال در این چند درجه، هفت هشت درجه از افق بالا آمد در آنجا قابل رؤیت است، البته این‌هم بود که در بعضی از موارد حتی با وجود بالا و ارتفاع داشتن هلال ممکن بود که دیده نشود. خب در اینجا می‌گفتند که از اطراف هم بیایند [و بگویند که هلال را رؤیت کرده‌اند] کفایت می‌کند، لذا در آن موقع و در همان زمان‌های گذشته معمولاً ماه را در همین شب اول می‌دیدند و بعد اگر هم شک می‌کردند، دو شب را به‌عنوان شب احیاء می‌گرفتند.

ما یادمان هست که در همان زمان سابق وقتی شک می‌شد بین اینکه امروز هست یا نیست، هردو شب را می‌گرفتند که به فیض شب قدر برسند. حتی یک سال ما یادمان هست که وقتی شک داشتیم، مرحوم‌آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شش شب به مسجد برای شب قدر رفتند، شب نوزدهم دو بار و شب بیستم ویکم و بیست و سوم هم هرکدام دوبار تااینکه به اصطلاح شب قدر را درک بکنند. روی این جهت ماهی که در زمان رسول خدا و در زمان ائمه علیهم‌السّلام رویش اعتبار بود، ماهی بود که با این دو چشم می‌دیدند نه با تلسکوپ، تلسکوپی که در آن موقع نبود پس با همین چشم می‌دیدند و بر این چشم تکیه می‌کردند و روی این چشم حساب باز می‌کردند و شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم می‌گرفتند، با همین چشم روز عید فطر می‌گرفتند و با همین چشم روز عرفه می‌گرفتند و روز عید قربان می‌گرفتند و ایامشان را بر این مترتب می‌کردند؛ با همین چشم ظاهر!

حالا صحبت در این است اگر در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پیغمبر اول ماه را براساس چشم می‌گرفت، ما به چه حکم شرعی الآن آن را با تلسکوپ قبول و تعیین می‌کنیم؟! در زمان ائمه علیهم‌السّلام که تلسکوپ نبود، در زمان پیغمبر که تلسکوپ نبود بلکه با همین چشم ظاهر ماه را می‌دیدند، پس ما باید این را بگوییم که اگر در زمان رسول خدا تلسکوپ بود یک روز ماه رمضان رسول خدا تغییر می‌کرد و پیغمبر با وجود اینکه اطلاع داشت که امروز روز اول ماه است فردا را روز اول ماه می‌گرفت. الآن تلسکوپ اختراع شده است، در زمان پیغمبر و ائمه علیهم‌السّلام که تلسکوپ و هواپیما نبود، چه‌طور برایشان ماه ثابت می‌شد؟ با همین چشم ثابت می‌شد و با همین چشم روز اول ماه را می‌گرفتند و با همین چشم شب بیست و سوم ماه رمضان را شب قدر قرار می‌دهند. آیا پیغمبر می‌دانست امروز روز اول ماه است یا نمی‌دانست؟! اگر بگوییم که نمی‌دانست، پس پیغمبر جاهل بود و اگر می‌دانست پس همان روزی که برای پیغمبر است همین روز هم برای ما است؛ آسمان و زمین که تغییر نکرده است. همان روزی که برای پیغمبر و ائمه علیهم‌السّلام بود ـ چون اینها به‌عنوان سند هستند ـ و آن روزی که پیغمبر آن روز را روز اول ماه قرار می‌داد و با دیدن این چشم قرار می‌داد نه با تلسکوپ و با بالا رفتن بالای ابرها و با طیاره دیدن که آن اصلاً یک‌طور دیگر است [برای ما هم هست].

پیغمبر می‌گفت که ماهتان را با دیدن ظاهر شروع کنید و می‌گفت که با دیدن چشم ماهتان را تمام کنید. پیغمبر می‌گفت که با دیدن این چشم روز عید قربان بگیرید، با همین چشم چون آن موقع تلسکوپ نبود. اگر ما بگوییم که در واقع آن روز واقعی یک روز قبل بوده است، پیغمبر یک روز بعد اعلام کرد، چون اگر در آن موقع تلسکوپ بود پیغمبر می‌گفت که روز قبلش روز اول ماه است، پس پیغمبر با علم به اینکه امروز روز دوم ماه است به مردم می‌گوید که امروز را روز اول بگیرید، این غلط است! مردم شما نمی‌بینید، هنوز تلسکوپ اختراع نشده، هزار سال دیگر اختراع می‌شود آن موقع یک روز می‌آید جلوتر! این حرف خنده‌دار نیست؟! خیال می‌کنم خیلی خنده‌دار باشد.

---

۱. ***لغت‌نامه دهخدا***: «غُیوم: جمع غیم به‌معنای ابر است.»

من یک وقت در یکی از فتاوای یکی از آقایان خواندم ـ الآن فوت کرده و به رحمت خدا رفته است ـ وقتی دلیل می‌آورد در [استدلالش] خوانده بودم می‌گفت که منظور رؤیت است، حالا چه رؤیت با چشم عادی و چه رؤیت با چشم تلسکوپ، هردو رؤیت است! خیلی برایم جالب بود که عجب، اگر قرار رؤیت به هر کیفیتی هست بنابراین بنده اصلاً دو روز قبلش سوار هواپیما می‌شوم، این‌قدر ارتفاع پیدا می‌کنم که روز بیست و هشتم را می‌گویم که روز اول ماه است، این‌هم رؤیت است دیگر!

شما درحال خواندن نماز مغرب هستید، می‌بینید هواپیما در آسمان راه می‌رود و خورشید به آن تابیده است. وقتی که نماز مغرب را می‌خوانید می‌بینید هواپیما در بالا به آن خورشید تابیده است یعنی این‌قدر این ارتفاع گرفته است که از آن مقدار خروج خورشید از تحت افق و ورودش هم بالاتر رفته و در زاویهٔ سطوع نور خورشید واقع شده است؛ درحالی‌که شما نماز مغرب را خوانده‌اید و فرضاً نافله‌هایش را هم خوانده‌اید و یک ربع هم گذشته ولی درعین‌حال هنوز شما [نور خورشید را] می‌بینید. پس قطعاً امروز نباید روز اول ماه باشد، اینکه قطعی است حالا شما با هواپیما می‌روید بالا ماه را می‌بینید، باید برای روزه‌ات بگویید که ماه جدید آمده است! این‌هم دیدن است!

مراد از رؤیت

پس دیدن به هر کیفیتی نیست، دیدنی است که در شرایطی باشد که در آن شرایط [هلال] برای چشم قابل رؤیت باشد یعنی ماه در حدی از افق بالا آمده باشد که از تحت‌الشعاع خارج بشود یعنی از آن مقدار ارتفاعی که آن قاهرهٔ نور شمس و آن نور خورشید که درحال غروب هست، مانع از رؤیت هلال برای چشم عادی نشود. یک وقت دوربین، دوربین عادی است آن اشکال ندارد، مثلاً دوربینی که در همین حدی که غبار را کنار بزند نه آن تلسکوپی که بر نور شمس غلبه کند که در همین قضیه اتفاق افتاده است؛ آدم تلسکوپی بزند که آن‌چنان قوی باشد که تصویر را نزدیک کند که انسان اصلاً حتی با وجود هلال در تحت الشعاع که نور خورشید مانع است، هلال را ببیند، این دیدن اصلاً قبول نیست. این روز قبل حساب می‌شود، روز بعد حساب نمی‌شود.

بنابراین اینکه ما بگوییم که دیدن در اینجا به صرف دیدن صدق کرد، حالا به هر کیفیتی، [صحیح نیست] اولاً به هر کیفیت غلط است چون بعضی از موارد است که انسان می‌بیند ولی قطعاً غلط است. باید دیدنی باشد که دیدن عادی باشد یعنی همان‌طور که زعمای ما؛ پیغمبر و ائمه علیهم‌السّلام در زمان خودشان ماه را می‌دیدند و بر آن حساب به اعمالشان ترتیب‌اثر می‌دادند باشد؛ یعنی روز اول می‌گرفتند، روز نوزدهم می‌گرفتند، روز بیست و سوم‌شان را با دیدن می‌گرفتند و همه می‌دیدند، ما هم وظیفه داریم به همین کیفیت عمل کنیم نه‌اینکه حالا چون یک دستگاه‌های دیگری آمده و دستگاه‌های جدیدی آمده است، انسان بخواهد تغییر بدهد. شب همان شب است، روز همان روز است، تغییری نکرده و ملاک همین است.

کیفیت حکم در زمان پیغمبر و تفاوت آن با حال حاضر

یک مطلبی هست و آن اینکه در بعضی از موارد ما مشاهده می‌کنیم که حکم در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و در زمان ائمه علیهم‌السّلام به یک کیفیت بود و الآن با وجود بعضی از اکتشافات، دستاوردها، فناوری‌ها و امثال‌ذلک تغییر می‌کند و آنجایی است که بر خود آن موضوع فی‌حدّنفسه حکم خاص بار نمی‌شود، چون آن موضوع در تحت شرایط خاص قرار می‌گیرد، حکم آن شرایط را پیدا می‌کند و چون موضوع الآن شرایطش تغییر پیدا کرده است لذا حکمش بر طبق اختلاف شرایط، شرایط جدید پیدا می‌کند مثل استفاده از الکل؛ الکل یک شیئی است خودش فی‌حدّنفسه نجس است چه در زمان رسول خدا باشد و چه در زمان ائمه علیهم‌السّلام یا در زمان ما، هیچ تفاوتی نمی‌کند! نجس، نجس است! البته الکلی که از مایع بالاصاله باشد و اصلش مایع باشد نه‌اینکه آن را تخمیر کرده باشند مثل چوب و اینها! آنچه که در اصل مثل انگور و اینها باشد آن الکل، الکل نجس است. وقتی که نجس شد خب ما از نظر شرعی [روایت] داریم که چیز نجس قابل استفاده نیست، قابل خرید و فروش

نیست و قابل [بیع و هدیه] نیست و معامله‌اش هم باطل است و مصرفش هم حرام است و سُحت است. در زمان گذشته صحیح بود. در زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از الکل چه استفاده‌ای می‌کردند؟! و همین‌طور بعد از اینها تااینکه این قضیه در زمان زکریا کشف شد. در زمان زکریا رازی این قضیهٔ خاصیت الکل و اینها به‌دست آمد و استفاده‌اش برای ضدعفونی‌ها و امثال‌ذلک و اینها بود. وقتی که این‌طور شد، فقیه در اینجا فکر می‌کند که این حکمی که روی حرمت الکل رفته، اینکه الکل الآن حرام است، این حرمت استفاده‌اش به‌خاطر نجاستش است یا به‌خاطر اینکه استفادهٔ معقول از آن در اینجا متمشی نیست؟! خب در آن زمان نمی‌دانستند و مورد استفاده نبود و اصلاً وسایل [استریل‌شان] چیز دیگر بود، چوب را می‌سوزاندند و خاکستر را چه‌کار می‌کردند و این وسایل ضدعفونیشان در آن موقع به این کیفیت بود و همین‌طور از بعضی از گیاه‌ها برای ضدعفونی کردن استفاده می‌کردند که الآن هم هست، الآن هم بعضی‌ها دارند استفاده می‌کنند؛ در این کوه‌ها از این گیاه‌هایی که خاصیت آنتی بیوتیکی و اینها دارد، وجود دارد و روی زخم و اینها می‌ریزند.

از جمله چیزهایی که خاصیت آنتی‌بیوتیکی دارد خود عسل است، عسل طبیعی یکی از چیزهایی است که خاصیت آنتی بیوتیکی دارد و اگر زخمی پیدا بشود حتی می‌گویند که آن‌قدر خاصیتش قوی است که بهبودی‌اش حتی از وسایل و داروهای شیمیایی امروزی قوی‌تر است و تجربه هم شده است. اما نسبت به الکل کسی به این قضیه نرسیده بود که این مسئله این‌طور باشد، حالا وقتی که فقیه می‌بیند که الآن در شرع استفاده از نجس حرام است، متوجه می‌شود چون استفادهٔ مفید ندارد، اگر همین استفادهٔ مفید داشته باشد، چرا استفاده‌اش اشکال داشته باشد؟! مگر حتماً شخص باید الکل را بخورد؟! نه، الکل را مصرف می‌کند، ضدعفونی می‌کند. الآن این اتاق‌های عمل که استریل و اینها می‌کنند می‌گویند که حتماً باید با الکل آن‌هم الکل انگور [استریل بشوند]. یکی از دوستانمان ـ دکتر سجادی ـ می‌گفت که اتاق عملی که من در آن چشم عمل می‌کنم فقط باید با الکل انگور باشد، با غیر از این را من اصلاً قبول ندارم و تأیید نمی‌کنم.

خب الآن این چه اشکالی دارد که استفاده از این الکل مانعی داشته باشد؟! هیچ مانعی ندارد و خرید و فروشش هم جایز است و ثمن و پولش هم حرام نیست، مثل نان و خربزه می‌ماند. تفاوت نمی‌کند. بله، خوردنش حرام است و در تماس با آن‌هم انسان باید دستش را آب بکشد و تطهیر کند. خب اینها به‌جای خود، اما اینکه بگوییم که نباید اصلاً استفاده شود و معاملهٔ آن اشکال دارد، این از مسائلی است که دیگر منطق ندارد و شرعیت ندارد. این را هم می‌خواستم خدمتتان در راستای قبله و خورشید و اینها عرض کنم که شارع که آن حکم را بیان کرده براساس اقتضائات آن موقع است، وقتی که این اقتضائات تغییر می‌کند آن حکم شارع بدون اینکه تغییر پیدا کند صورت جدیدی به خود می‌گیرد؛ مثلاً راجع به قبله برای کسانی که در خود مسجد الحرام هستند یا در مکه هستند و برایشان [کعبه] قابل رویت و قابل إتّجاه هست، خود کعبه قبله است؛ خود همین چهارگوش کعبه قبله می‌شود لذا کسانی که در مکه هستند نمی‌توانند به این‌طرف و آن‌طرف نماز بخوانند به هوای اینکه این قبله است، مگر اینکه برایشان مانعی باشد و آن‌طور دقت مشکل باشد. حالا کسانی که در مسجد الحرام یا خیابان‌های اطراف هستند یا هتل‌هایی هستند و منازلی که در همان حول هست، قبله [همان کعبه] می‌شود و برای کسانی که دور هستند و به‌خصوص در شهرهای بعیده و امثال‌ذلک قبله جهت کعبه می‌شود نه خود کعبه چون کعبه که قابل رؤیت نیست، چطور ممکن است که یک چهار دیواری چهارده متر در چهارده متر را برای ایران [ملاک] قرار بدهید؟! اصلاً امکانش نیست! لذا برای آنها جهت [کعبه] می‌شود [قبله] که به همان جهت کعبه نماز بخوانند. حالا یک مقداری این‌طرف و آن‌طرف شد ایراد و اشکال ندارد.

نظر مرحوم علامه حلّی دربارهٔ قبله

مرحوم علامه حلّی در اینجا یک مطلبی دارد که قابل تأمل است، ایشان می‌فرماید که این نیست که در وهلهٔ اول کعبه قبله برای همه باشد، بلکه ما از ابتدا دو قبله داریم؛ برای کسانی که در مسجدالحرام

و خیابان‌ها و منازل نزدیک آن هستند که قبله‌شان خود کعبه می‌شود و خود نفس کعبه قبله است و برای کسانی که دور هستند اصلاً قبله کعبه نیست، جهت کعبه قبله است یعنی همان فضا، همانی که نسبت به آن بایستند، چه مصادف با کعبه بشود یا این‌طرف و آن‌طرف بشود همین‌قدر که به این سمت باشند این قبله می‌شود، خود کعبه دیگر قبله نیست؛[1] چون خداوند حکم عبث نمی‌کند که بگوید ابتدائاً این کعبه مربوط به همه است بعد بگوید که آنهایی که نمی‌توانند و دسترسی ندارند برایشان مشخص بشود [قبلهٔ] آنها جهت [کعبه باشد!] این حکم، حکم عبث است، برای کسانی که دور هستند اصلاً امکان ندارد که خود کعبه را قبله قرار بدهند لذا از اول دو قبله در تشریع جعل شده و شارع این را جعل کرده است؛ یکی خود کعبه برای افرادی که نزدیک هستند و یکی جهت کعبه برای افرادی که دور هستند.

اشکال به نظر مرحوم علامه حلّی در مورد قبله

ولی وقتی که ما مشاهده می‌کنیم می‌بینیم که مطلب این‌طور نیست، خدا از ابتدا کعبه را قبله قرار داده است منتها با این بیان برای کسانی که نزدیک هستند مشخص است که خود کعبه باید قبله باشد ولی برای افراد دور چون نمی‌توانند خود کعبه را قبله قرار دهند، لذا جهت کعبه از خود کعبه کفایت می‌کند، به این نحو نه به آن نحوی که علامه حلّی فرموده‌اند.

بنابراین اگر در این زمان یک وسائلی هست ـ مثلاً در قم ما یک وسیله‌ای داشتیم ـ یا یک فرستنده که روی کعبه بگذارند و یک گیرنده هم که در همین‌جا باشد دقیق یک خط را به وسط کعبه بکشید، آن قبلهٔ ما می‌شود، دیگر ما نباید به این‌طرف و آن‌طرف نماز بخوانیم، چون دستگاهش آمد. این با مسئلهٔ اول ماه فرق می‌کند. این دوتاست. چون در آنجا خود کعبه موضوع برای اتجّاه ما بود ولی چون شارع می‌بیند دست ما کوتاه است ارفاق می‌کند و برای ما تسهیل می‌کند و برای سهولت ما می‌گوید که حالا چون نمی‌توانی، به آن اتّجاه کعبه هم می‌توانی نماز بخوانی ولی وقتی دستگاهش را داشتی خب می‌توانی، وقتی دستگاهش را داشتی وظیفه‌ات این است که طبق دستگاه [عمل کنی]، اگر دستگاه را نداشتی می‌توانی [به جهت کعبه نماز بخوانی] و حالا این‌طرف و آن‌طرف هم شد اشکالی ندارد. این را خواستم خدمت رفقا بگویم تا فرق را بدانند و یک وقت اشتباه نشود که مواضع فرق می‌کند.

در مسئلهٔ رؤیت هلال، شارع رؤیت را براساس دیدن با چشم قرار داده است نه براساس تلسکوپ، آن موقع که تلسکوپ نبود، آن موقع که طیاره و ماهواره نبود، آن موقع قمرهای مصنوعی و اینها نبودند که افق و روز اول ماه و نقشهٔ کل سال را دست آدم بدهند. الآن نقشهٔ شب اول [شوال، شب عید] فطر درآمده است، به من هم داده‌اند که آقا این اول فطر [شوال] است. آن موقع که این حرف‌ها نبود. و ما هم به اینها نباید کار داشته باشیم و باید خودمان ببینیم یعنی استهلال کنیم. اینها ملاک نیست که بخواهیم به اینها [تمسک] کنیم؛ یعنی حداقل تا الآن ملاک نیست، بعدها که انسان به این یقین برسد و از اینها برایش اطمینان پیدا بشود، این مطلب دیگری است. علیٰکلّحال این [دستگاهها و ادواتی] که الآن هستند، آن موقع نبودند و آن موقع همین مردم بودند و همین چشمشان؛ پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم با همین چشم می‌گفت که اول ماه است، با همین چشم هم می‌گفت که آخر ماه است، با همین چشم هم می‌گفت که شب قدر این است، با همین چشم هم می‌گفت که روز عرفه این است، روز عید قربان این است. چطور شد در این زمان یک‌دفعه عوض شد؟! یعنی شب قدر ما با شب قدر پیغمبر تفاوت کرد؟! یک روز جلو می‌رود، چون پیغمبر تلسکوپ نداشت مجبور بود شب قدر را شب مثلاً سه‌شنبه بگیرد ولی ما چون تلسکوپ داریم شب دوشنبه می‌گیریم. یعنی شب قدر ما با پیغمبر دوتا شد؟! درحالی‌که شب قدر یکی است، با تلسکوپ و اختراع ملائکه جایشان عوض نمی‌شود که حالا که تلسکوپ درست شد ملائکه بپیچانند؛ شب قدر را یک روز بپیچانند و این‌طرف‌تر کنند، پس این ملائکه منتظر اختراع ما

---

[1] . *تذکرة الفقهاء*، ج ۳، ص ۷.

هستند تا وقتی اختراع نشده آن شب پایین می‌آیند و وقتی اختراع شد یک شب زودتر می‌آیند! پس این ملائکه و جبرائیل منتظر اختراع ما بودند و ﴿لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ * تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ﴾[1] اینها بالأخره همه منتظر بودند که این تلسکوپ اختراع می‌شود یا نمی‌شود تا تکلیفشان را با خدا مشخص کنند. خدا می‌گوید که هروقت مخترع تلسکوپ زنده شد و این تلسکوپ اختراع شد مسئلهٔ شما هم تغییر خواهد کرد! این را بنده امشب گفتم تااینکه این به گوش آقایان برسد و افراد و فضلا روی این مسئله فکر کنند و ببینند برای این مسئله چه باید کرد.

بنابراین طبق اخباری که تابه‌حال به دست ما رسیده است و تحقیقاتی که ما کردیم قطعاً در این ماه شب اول ماه که شب پنجشنبه باشد را با چشم عادی ندیده‌اند، فقط در دو سه نقطه آن‌هم با تلسکوپ‌های قوی و در آنجا هم حتی بعضی‌ها دیده‌اند و بعضی‌ها ندیده‌اند و این برای ما جای تعجب است که در یک جا یکی با همان تلسکوپ می‌بیند و یکی نمی‌بیند؛ خلاصه طبق این گزارش‌هایی که گرفته‌اند به این کیفیت است. علاوه بر این رؤیت ماه حتی با تلسکوپ در شعاع زیر پنج درجه بالای افق بوده که قطعاً تحت‌الشعاع است و این قابل رؤیت نیست. بنابراین تا وقتی که اخبار دیگری نرسد و مسئله را تغییر ندهد، برای ما روز اول ماه روز جمعه خواهد بود.

راه سلوک و راه حرکت به‌سوی خدا

در طی مطالب گذشته عرض شد که امام علیه‌السّلام در این فقره واقعاً راه سلوک و راه حرکت را به انسان ارائه می‌دهند. عرض شد که بدون توجه به این مسئله انسان نمی‌تواند قدم از قدم بردارد. بنده خودم در همان زمان‌های سابق که از نزدیک در ارتباط با بزرگان مرحوم والد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ و استادشان و استاد دیگرشان، وقتی حالات ایشان را از نزدیک مشاهده می‌کردم این را می‌دیدم و حس می‌کردم که واقعاً ایشان به تمام معنای کلمه به این فقرهٔ امام علیه‌السّلام پایبند بودند و هیچ‌وقت این مسئله از نظر ایشان غائب و یااینکه سست نمی‌شد.

بین روز اول ایشان و آخرین روز ایشان در خدمت اساتیدشان، من نمی‌دیدم که هیچ‌گونه فرقی کرده باشند. همیشه وقتی‌که با دوستانشان صحبت می‌کردند این مسئله بود؛ یعنی حالشان همیشه به این کیفیت بوده است. وقتی که در کنار آن اساتیدشان می‌نشستند همیشه یک حال و یک وضع را داشتند. گرچه انسان از نظر بینش بالا می‌رود ولی آن بینش باعث نمی‌شد که ارتباط و موقعیت خودشان را با اساتیدشان تحت‌الشعاع قرار بدهد و این‌هم خیلی مسئلهٔ مهمی است درحالی‌که افراد دیگری هم که آنجا بودند یک همچنین مطلبی را [از آنها] ما نمی‌دیدیم، بااینکه برای خودشان کسی بودند ولی ما یک همچنین مطلب و حالی را مشاهده نمی‌کردیم. هرکسی سهم خودش را بُرد و نتیجهٔ کردار خودش را هم گرفت. حال امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید که خدایا من که حالا این‌طور هستم «هَبنی بِفَضلِک؛ با فضل خودت با من رفتار کن.» به فضل خودت به من ببخش و با فضل خودت با من عمل کن، چون همان‌طوری‌که دیشب عرض کردم هردو جنبه به ارادهٔ اوست و هردو، نزول آثار وجود او و اسماء و صفات اوست. وقتی که آن ارادهٔ پروردگار می‌آید، یک مسئله‌ای را که می‌خواهد در خارج ایجاد کند، آن مسئله را به هرکدام از طرفین به یک اراده ایجاد می‌کند یعنی برای او هیچ تفاوتی نمی‌کند که به این‌طرف سوق بدهد یا به آن‌طرف سوق بدهد.

این مناجات شعبانیه که رفقا در شب‌های ماه شعبان می‌خوانند، واقعاً این مناجات، مناجات عجیبی است یعنی کلمات ائمه علیهم‌السّلام همه‌اش عجیب است! در یکی از این فقرات دارد:

---

[1] . سوره قدر (۹۷) آیه ۳ و ۴.

ترجمه: «شب قدر در مقام و مرتبه از هزار ماه بهتر و بالاتر است. * در این شب فرشتگان و روح به اذن خدا برای هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل می‌شوند.» (محقق)

الهی لَم یکن لی حَولٌ فَتَحَوّلَ بِه عَن مَعصیتِک الّا فی وَقتٍ أیقَظتَنی لِمَحَبَّتِک؛[1] خدایا من قدرت ندارم که از گناه تو رویگردان شوم ـ «فَتَحَوَّل» یعنی رویگردان شوم، رویم را برگردانم ـ گناه را از خودم دفع کنم و از گناه سر باز بزنم، مگر در وقتی‌که تو مرا به‌واسطهٔ محبت خودت بیدار کردی، یا مرا به محبتی که در دل من نسبت به خودت انداختی، بیدار کردی.

هردو یک معنا دارد. خب برای انسان پیش می‌آید، گناه پیش می‌آید. یک مطلبی را به انسان ارائه می‌دهند، یک دروغ بگو این‌قدر فایده می‌بری، شیرین است. حالا یک دروغ می‌گوییم و بعد توبه می‌کنیم تا به این نفع برسیم! حالا این قوم و خویش تو است این‌طوری قضاوت نکن، این‌طوری شهادت بده، در دادگاه این‌طوری شهادت بده، شهادت به دروغ بده؛ چون این برادرت است، چون این خواهرت است، چون این رفیقت است، چون این قوم و خویش تو است و بر آن اساس یک ضرری متوجه بشوی و ما انجام می‌دهیم و یک تهمتی را به یک شخص وارد می‌کنیم، اتهامی را وارد می‌کنیم که این فردی که نزدیک ماست به یک منفعت دنیوی و گذرا و دو روزه برسد. اینها همه‌اش برای غفلت است، اینکه الآن داری این کار را می‌کنی فکر فردا را هم کرده‌ای؟! خب این دو روز گذشت، فردا چه؟! فکر فردا را هم بکن! آن‌وقت ببین می‌توانی بروی یا نمی‌توانی بروی!

یا وقتی که یک موردی پیدا می‌شود انسان وسوسه می‌شود، شیطان سراغ آدم می‌آید، نیاز به شیطان هم ندارد، ما خودمان هم کافی هستیم، بیخود گردن شیطان نگذاریم! طرف می‌آید و می‌گوید که آقا ببخشید شیطان ما را گول زد! گفتم که نه قربان تو شیطان را گول می‌زنی شیطان تو را گول نمی‌زند! کار را خودت کردی گردن شیطان می‌اندازی، می‌خواهد از خودش سلب مسئولیت کند این‌هم از کلک‌هایش است. شیطان با تو کاری ندارد، شیطان سراغ آنهایی می‌رود که به این زودی دست به کسی نمی‌دهند، سراغ آنها می‌رود. شیطان باید بدود تا به ما برسد! می‌گوید که اقلاً بایستید! گفتم که مخالفت کنید اما من این‌قدر هم نگفتم! ما شیطان را درس می‌دهیم، شیطان نیاز به ما ندارد. شیطان سراغ اولیاء خدا، پیغمبران، سراغ آنهایی که در آن عوالم بالا [هستند] می‌رود و وقتش را برای ما تلف نمی‌کند. می‌گوید که شیطان گولم زد! کجا شیطان گولت زد، تو خودت می‌کنی، چرا تقصیر شیطان می‌گذاری؟!

آن وقتی که وسوسه می‌شویم، آن وقتی که یک گناه، شیرین در نظر می‌آید. این آیهٔ شریفه دارد که ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ﴾[2] وقتی‌که یک طوفی از شیاطین دور و بر او می‌آیند و او را مس می‌کنند و پَرشان را به این می‌زنند، هنوز وارد در گناه نکردند! هنوز وارد در گناه نشده، هنوز در فکرش گناه می‌آید، تصورش می‌آید، هنوز وارد نشده، انسان با خودش می‌گوید که این کار را بکنم، به فلان شخص بگویم که ببین این معامله‌ای که می‌خواهی با او بکنی اینجایش این‌طور است، بیا از من بخر، یک دروغ هم بگوید.

شرح داستان حضرت یوسف و زلیخا

این قضیه دربارهٔ حضرت یوسف علیه‌السّلام خیلی مسئلهٔ بارزی است، در آنجا هم خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾[3] حضرت یوسف علیه‌السّلام چدن و فولاد و

---

[1] . ***إقبال الأعمال***، ج ۲، ص ۶۸۶.

[2] . سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۱. ***معاد شناسی***، ج ۷، ص ۱۶۲:

«مردمان با تقوا کسانی هستند که به مقام و درجه‌ای نائل آمده‌اند که هروقت شیطان اراده کند در اطراف دل آنها گردشی بنماید و طوافی کند و به قول عامّه چرخی بزند و سپس در دل آنها فرود آید و بنشیند و خاطره‌ای ایجاد نماید، آنان به حربهٔ ذکر و یاد حضرت حق جلّ و عزّ متذکر می‌شوند و با یاد خدا و ذکر حق، شیطان را دفع می‌کنند.»

[3] . سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۴. ***حیات جاوید***، ص ۶۰:

«اگر آن حقیقت معصیت را که ظلمت و آتش و ابتعاد از حق است نمی‌دید قطعاً به این عمل زشت اقدام نمی‌نمود.»

بُرنز نبود، آدم بود، بشر بود، نفْس داشت، او هم کشش و علاقه داشت، فکر داشت، همین تمایلاتی داشت که همه دارند، بشر بود، جنسش جنس ملک که نبود، جنسش جنس آدمی بود، منتها چیزی که بود حضرت یوسف به خدا اتّکا داشت وخودش را به خدا سپرده بود، گفته بود که خدایا من در همهٔ امورم خودم را به تو می‌سپرم، من از خود اراده و قدرت ندارم، من از خود اختیار ندارم، تو بیا اختیار بده، قدرت بده، همّت بده، توجه بده، تذکر بده، تنبّه بده، «تو» بیا به من بده نه‌اینکه من قدرت دارم و من می‌توانم و من چه می‌کنم!

لذا در این شرایط خاص که قرار گرفت و شیطان وسوسه کرد، آن توجهی که داشت به دادش رسید، آن التجاء و تسلیمی که داشت، آن التجاء و ابتهال به خدایی که درهرحال داشت به دادش رسید! بالأخره حضرت یوسف شخص جوانی بود، منزه و پاک بود و خودش را به گناه آلوده نکرده بود. در تمام این مدت به‌دنبال رضای الهی و عمل به تکلیف بود. هنوز به پیامبری نرسیده بود ولی راهش راه پیامبران و توحید و تقرب بود، راهش راه کسب رضای الهی در تمام مراتب و در تمام کارها بود، در یک همچنین موقعی یک مرتبه این شیطان سراغ حضرت یوسف می‌رود. سراغ ما نیاد سراغ آنها [می‌رود.] در یک همچنین جایی [چه کسی] می‌بیند؟ الآن هزارتا در تودرتو همین‌طور قفل شده است! قصر چیست؟ کسی نیست، کسی اطلاع ندارد، کجا می‌فهمد؟ تازه تو که خودت دنبالش نرفتی دنبالت آمدند، تو که نرفتی! اینها چیست؟! اینها چیزهایی است که ما درست می‌کنیم! تو که خودت نرفتی این آمده است، حالا دیگر دل این بیچاره را نشکن! حالا که این‌قدر اصرار می‌کند [دل او را نشکن!] بعد هم توبه می‌کنی و دیگر خدا هم می‌بخشد. پس خدا توبه را برای چه کسی گذاشته است؟! و از این چیزها شروع می‌کند.

﴿إِذَا مَسَّهُمْ﴾ شیطان می‌آید دور می‌زند، عقل می‌آید، آن نفس می‌آید، کنار می‌زند، آن می‌آید یک چیزی می‌گوید، خُب تو که سراغش نرفتی، تو را در اینجا آورده است! به خدا بگو که خدایا چاره‌ای نداشتم! یااینکه اگر تن به این کار ندهی فردا ممکن است برایت مشکلات درست کند! یک وقت ممکن است برایت دردسر درست کند! یک وقت ممکن است به تو اتهام بزنند! خب اینها دیگر موجّه می‌شود، خودش هم می‌شود دلیل موجّه و کم‌کم همین‌که می‌خواهد نرم بشود و بگوید که باشه، یک‌دفعه از آن‌طرف می‌آید: عجب! کسی اینجا نیست ولی خدا هم اینجا نیست؟! خدا هم نگاه نمی‌کند؟! خدا هم نگاه نکند، آیا تو با انجام این عمل آن استعدادهایی را که برای رشد داری ازدست نمی‌دهی؟! آن آمادگی که الآن در نفس تو برای ترقّی هست، آیا این آمادگی بعداً به‌دست می‌آید؟! نه‌خیر، دیگر به‌دست نمی‌آید.

این را در آنجا نه‌اینکه بخواهد بگوید که خدا عقاب می‌کند و عذاب می‌کند، ﴿بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾ نه، حضرت یوسف به تأثیر این عمل حرام در نفس و ازدست دادن آن استعدادها و آن آمادگی‌ها برای ترقی پی برد.

چه کسی به او القاء کرد؟ خدا القاء می‌کند، یعنی وقتی که انسان خود را به خدا بسپارد و بگوید که خدایا من نمی‌دانم، من فهم ندارم، من عقل ندارم، من قدرت ندارم، تو بیا انجام بده! آن‌وقت در یک همچنین جایی وقتی شیطان فضا را می‌آراید، بستر را آماده می‌کند، زمینه را مهیا می‌کند، مسائل را [توجیه] می‌کند، اینجاست که دیگر باید خدا بیاید و آن ملائکه را برای نجات انسان می‌فرستد. از آن‌طرف شیطان می‌آید و می‌گوید که حالا مگر مسئله چیست؟ قضیه چیست که این‌قدر حالا سفت و سخت گرفتی؟! مهم نیست! این شیطان از آن‌طرف. از این‌طرف می‌گوید که برای چه مهم نیست؟! پدرت درمی‌آید، زن شوهردار! داری چه‌کار می‌کنی؟ بابا در را بسته است، چه‌کار کنیم تقصیر ما نیست! خب در را ببندد که در را ببندد، یقه‌ات را که نگرفته است، در را بسته خیلی‌خب، دست‌وبالت را که نبسته است. آن از آن‌طرف می‌آید آن‌طرف استدلال می‌کند، از این‌طرف ملائکه و جبرائیل و اینها از این‌طرف می‌آیند مطالب را [می‌رسانند.]

یکی از آن‌طرف و یکی از این‌طرف، یک استدلال از آن‌طرف و یک استدلال از این‌طرف. لذا

آدم می‌بیند که دائماً می‌رود و می‌آید. این‌طور نیست؟ حالا نمی‌گویم در این قضیه، در مسائل مختلف برای همهٔ ما پیدا شده است، یک‌جا نباید دروغ بگوییم می‌گوییم، یک‌جا نباید تهمت بزنیم می‌زنیم نه‌اینکه حالا فقط این [مسائل باشد.] قضایا و مطالب مختلف که برایمان پیش می‌آید، برای همه هم پیش آمده است، خدا برای همه پیش می‌آورد، حواس باید جمع باشد، اینجاست که آدم باید خودش را به خدا بسپارد. به قول مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که سالک باید مانند یک پاسبان با خنجر بر دل خود بایستد و نگذارد اصلاً آن‌طرف جلو بیاید، استدلال اولی که می‌خواهد از آن‌طرف بیاید، بزند و بکوبد و خودش را به خدا بسپارد و به این‌طرف بیندازد و نگذارد دائماً نوبت به این رفت و آمدها برسد. آخرش بگوید که انجام نمی‌دهیم، این دروغ را نمی‌گوییم، این تهمت را نمی‌زنیم، این عمل خلاف و کار خلاف را انجام نمی‌دهیم. از همان ابتدا نگذارد به بقیه برسد، نگذارد وقت بگذرد. لذا قوای ملائکه، قوای رحمان، جنود الرحمان در اینجا می‌آیند و انسان را می‌گیرند.

حضرت یوسف علیه‌السّلام را هم دربرگرفتند و به یک‌جا رسید که دید اگر بخواهد این خلاف را انجام بدهد از آنکه باید به او برسد، ساقط خواهد شد! این است که صاف ایستاد و گفت که نمی‌کنم. هر کاری می‌خواهی انجام بده، تکه‌تکه هم بکنی انجام نمی‌دهم! دیگر اینجا بود که آن به‌دنبال او آمد و بعد هم که آن قضایای دیگر اتفاق افتاد و بچه شهادت داد و امثال‌ذلک.[1]

ابتعاد از خدا مقصود از گناه

این مسئله مسئله‌ای است که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در مناجات شعبانیه بیان می‌کنند؛ حضرت می‌فرماید:

خدایا من حول و قدرت ندارم که از معصیت تو به رضای تو برگردم و رویم را برگردانم مگر در یک فضایی قرار بگیرم که آن فضای قرب توست، حال‌وهوای تو در من بیاید و مرا برگرداند و دگرگون کند و از آن فضایی که فضای معصیت بر من آمده، مرا به فضای دیگر خارج کند.[2]

وقتی که خارج کرد طبعاً می‌روم، آن چیست؟ آن محبت توست بنابراین تو همیشه این محبت خودت را در دل من بینداز تا من اصلاً به طرف گناه و معصیت تو و خلاف رضای تو نروم و حرکت نکنم، به طرف طمع نفس امّاره نروم. نفس امّاره می‌گوید که این کار را انجام بدهیم، آن کار را انجام بدهیم. به این مقدار وضع انسان می‌تواند بگذرد، برویم به این مقدار برسد. بالاتر، بالاتر، بالاتر و بدون تفکر نسبت به عاقبت و تبعاتی که ممکن است داشته باشد، انسان در دور خودش این مسئله را گردش بدهد، چه کسی دارد گردش می‌دهد؟ ملائکه این را در دور و بر تو به گردش آوردند یا شیاطین و ابالسه این کارها را می‌کنند؟! دنیا را جلوه می‌دهند، اینجا را زیاد کنیم، آنجا را بزرگ کنیم، آنجا را توسعه بدهیم، با چه امکانات و با چه وضعی؟! به هوای این، به هوای آن، یک‌دفعه این نشد. اینها هم همین است و مقصود از گناه، خود گناه و معصیت نیست، آن عملی که انسان را دور می‌کند، برای انسان گیر ایجاد می‌کند، دست و پای انسان را می‌بندد، فکر انسان را می‌گیرد، راحتی و فراغت را از انسان سلب می‌کند، نفس را مشغول می‌کند، نفس را از رسیدن به فراغت و به عبادت و به فکر و تجرّد باز می‌دارد و به امور دنیا گرفتار می‌کند، همهٔ اینها در یک قالب قرار می‌گیرند و همهٔ اینها در یک کادر مورد ارزیابی قرار می‌گیرند که همهٔ اینها ابتعاد از خداست.

بنابراین باید از خدا بخواهیم که خدایا ما را همیشه به فضل خودت راهنمایی کن. وقتی یک همچنین مسائلی در اختیار قرار می‌گیرد، ذهن ما را متوجه کن. فضل یعنی این. گول نخوریم از اینجا و آنجا وام بگیریم، همان‌جا سراغ ما بیاید و بگوید چه خبر است؟ کنار بگذار، راحت باش، راحت

---

[1]. *تفسیر القمي*، ج ۱، ص ۳۴۲.

[2]. *إقبال الأعمال*، ج ۲، ص ۶۸۶.

زندگی کن، سرت را راحت به متّکا بگذار، شب که می‌خواهی بخوابی، بی‌فکر و دغدغه بخواب، این برای تو صلاح است؛ نه‌اینکه با هزار تشویش و با هزار خاطر و با هزارتا دعای مردم بخواهی سرت را بگذاری. وقتی که این مسئله می‌خواهد پیش بیاید، تو محبت خودت را در فکر و قلب من بینداز و مرا از وارد شدن در این گرداب و باتلاق نجات بده. وقتی محبت تو آمد یک‌دفعه بگویم که آخر این دنیا ارزش دارد بروی از این بگیری و از آن بگیری، بعد هم در آن گیر کنی؟! این چرا قبلاً نبود؟ آن موقع دلمان می‌خواست. این کار را می‌کنیم، سرمایه‌مان را این‌طور می‌کنیم، [سود] می‌کنیم! اما وقتی که محبت خدا می‌افتد، می‌خندد و می‌گوید که برو به‌دنبال کارت!

می‌گویند که فلان مبلغ است می‌خواهی بگیری؟ می‌گوید که نه بابا برو به یکی دیگر بده! می‌گویند که آقا فلان امکانات هست می‌خواهی؟ می‌گوید که نه آقاجان برو یک جای دیگر. می‌گویند که آقا فلان موقعیت هست، فلان پست هست، فلان مقام هست، فلان صندلی هست و فلان میز هست، می‌خواهی؟! می‌گوید که آقا این را به کسی دیگر بدهید به جای ما بنشیند، ما حوصلهٔ این گرفتاری را نداریم! چرا؟ چون محبت در این دل افتاده است و وقتی که محبت افتاد دیگر نمی‌شود کاری کرد، آن‌وقت درست فکر می‌کند. وقتی محبت بیفتد عقلانی و منطقی فکر می‌کند، همهٔ مسائل را باهم در نظر می‌گیرد، راحتی خودش را در نظر می‌گیرد، آیا این برایش گیر نمی‌آورد، آیا این برایش مشکل ایجاد نمی‌کند، آیا این برایش دردسر ایجاد نمی‌کند، آیا این برایش گرفتاری خیال و اینها به‌وجود [نمی‌آورد؟] همهٔ اینها را می‌سنجد و وقتی دید نه، هیچی نیست می‌گوید که باشد. اما وقتی دید این‌طور است، نه! حالا این نسبت به مسائل عادی است، گناهش که دیگر به جای خود، دیگر همین امورات است.

بدترین گناه

لذا وقتی که امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید: «هَبنی بِفَضلِک»، معنای این فقره این است که خدایا در همهٔ امور من فضل و آن عنایت خودت را بر من جاری کن، هم در وقتی که می‌خواهم گناه انجام بدهم، آن فضل خودت را بیاور و با محبتی که بر دل من می‌اندازی از آن گناه صرف‌نظر کنم و هم در آن وقتی که به‌سمت دنیا می‌خواهم بروم ـ حالا گرچه گناه نباشد ـ همین خودش بدترین گناه است! به‌سمت دنیا می‌خواهم بروم و این رفتن به‌سمت دنیا به صلاح من نیست، قبول کردن این پست به صلاح من نیست، قبول کردن این مسئولیت، این اداره، این کرسی، این نمایندگی و این مقام به صلاح من نیست، وقتی که محبت تو بیاید، آن‌وقت می‌گوید که من این نمایندگی را نخواستم، من این مسئولیت را نخواستم، من این را نخواستم!

اما اگر آن نباشد می‌گوید که هم این را می‌خواهم و هم آن را می‌خواهم، همه‌اش را باهم اگر بدهید، باز هم بگویید که بیاید! چرا؟ چون محبت خدا در دل نیفتاد. دیدید بعضی‌ها هزارتا سِمَت دارند و به هیچ کدامش هم نمی‌رسند؟! ما نمی‌دانیم شاید سعهٔ آنها خیلی است، عقل ما نمی‌رسد! ممکن است یک کسی آن‌قدر سعه داشته باشد، هزارتا که سهل است کلّ مسئولیت کرهٔ زمین را هم به او بدهند باز هم می‌گوید که هَل مِن مَزید! حالا اینکه بخواهیم در همهٔ امور به راه تو برگردیم، نیاز به فضل دارد، پس حالا که خدایا ما کاره‌ای نیستیم، پرونده‌مان هم برایت رو کردیم، ما هیچ هستیم، ما از صفر هم پایین‌تر هستیم، ما منها هستیم و یک منهای بی‌نهایت هستیم، وقتی که این‌طور هستیم و این پروندهٔ ماست حالا می‌خواهی با ما چه‌کار کنی؟! بابا بالأخره تو هم خدا هستی دیگر!

امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید که وقتی ما این‌طور هستیم از خدایی تو بعید است [به ما رحم نکنی] اینجا خدا را روی آن‌طرف سکه می‌اندازد و می‌گوید که وقتی مورچه را هم نگاه بکند، دیگر لگد نمی‌کند و وقتی نگاه به یک موجود ضعیف بکند یک دستی از او می‌گیرد. ما این هستیم خدایا، وقتی ما این هستیم از خدایی تو بعید است که به ما رحم نکنی! یعنی این‌طور با این زبان با خدا صحبت می‌کند که خدایا تو خدا هستی و ما بنده هستیم، این مقدار حق داریم به تو بگوییم که به ما رحمت کن و به ما عطوفت کن و دیگر ما را مورد لطف خودت قرار بده. زبان امام سجاد علیه‌السّلام یک همچنین

زبانی است؛ زبانی است که یک بنده درمقابل مولای خودش لُنگ می‌اندازد و تسلیم می‌شود و از خودش تمام آثار وجود را رفع می‌کند، تمام قدرت و اراده را به مولا می‌سپارد، می‌گوید که خدایا حالا که این‌طور است پس غیرتت کجاست، آن رحمتت کجاست، آن غیرتت، آن خدایی، آن ربوبیت کجا رفته است؟! لذا قاعده‌اش هم این است که بیایی ما را ببخشی و ما را مورد رحمت و عنایت و لطف خودت قرار بدهی.

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند ما را مورد لطف خودش قرار بدهد و با همین بیان امام علیه‌السّلام و با همین فقراتی که واقعاً بیانگر حال ماست به طریق اولیٰ جایی که امام علیه‌السّلام این مطالب را به خدا عرضه بدارد دیگر ما جای خود داریم، وقتی‌که بیان حال ما این است، خدایا با ما همان‌طور رفتار کن که اولیاء خودت از تو درخواست کرده‌اند!

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد